

## بررسی و تحلیل تأثیر ادبیات کهن پارسی بر شعر مسکین قلیچ، شاعر ترکمن

سیاوش مرشدی<sup>۱</sup>

### چکیده

ادبیات کهن پارسی برای سالیان طولانی در قلمروی وسیع از شبه قاره هند تا آسیای صغیر، از آسیای میانه تا قفقاز و... بر ادبیات این سرزمین ها چه در اشعار پارسی چه شعرها به زبان های دیگر تأثیر گذاشته است. این تأثیر در اشعار کهن ترکمن مشهود و با بسامد بالا است؛ به دلیل نزدیکی اقلیمی گستره ی ادبیات فارسی با ترکمنان شاعر و همچنین مطالعه ی دواوین شعرای ادبیات کهن فارسی در حوزه های مدارس علمیه ی خیوه، بخارا و...، شاعران ادبیات کهن ترکمن که به پارسی ترکمنی شعر می گفتند از ادبیات کهن فارسی تأثیری پر دامنه پذیرفته اند. در میان شاعران ادبیات کهن ترکمن، شاعر سده ی سیزدهم و چهاردهم ه. ق.، مسکین قلیچ در حوزه های مختلف از ادبیات فارسی متأثر شده است. در مقاله ی حاضر به بررسی تأثیر زیبایی شناسی (صور خیال) شعر کهن فارسی بر شعر ترکمنی مسکین قلیچ پرداخته شده است.

کلید واژه ها: شعر فارسی، شعر ترکمن، زیبایی شناسی، صور خیال

### ۱. مقدمه

ادبیات فارسی، به ویژه شعر تأثیر شگرفی بر ادبیات مناطق همجوار چه شعر فارسی در آن سرزمین چه اشعار به زبان های دیگر داشته است. در این میان سبک درونی

مسکین قلیچ (۱) (۱۳۲۷ - ۱۲۷۸ ه. ق.)، شاعر ایرانی ترکمن دوره ی قاجار، از طایفه ی آتا و در ناحیه ی گوگلان، محل طایفه ی بایندر (۲) زندگی کرده و در همان جا به خاک سپرده شده است. (دوردی قاضی، ۱۳۸۴: ۱۵). اگرچه زادگاه

---

<sup>۱</sup> . گروه زبان و ادبیات فارسی، مرکز گمیشان، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گمیشان، ایران [golestanazadunpu@gmail.com](mailto:golestanazadunpu@gmail.com)  
این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی «بررسی و تحلیل تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات ترکمن» مصوب ۹۴/۷/۴ دانشگاه آزاد اسلامی واحد مادر گرگان است.

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

او را خیهو - امروزه در جنوب ازبکستان - دانسته‌اند، ولی او در اصل از ترکمنانی بوده است که در حمله‌ی فریدون میرزا به ایل گوگلان ترکمن مجبور به کوچ به این شهر آسیای میانه شده‌اند. (همان) او سپس این خانواده‌ها به میهن خویش بازگشتند و از این رو مسکین نیز به میهن پدر و مادر خود، یعنی ایران، بازگشت. مسکین قلیچ پس از اینکه میان گوگلان های ایران آمد، شخصی به نام «نوریاغدی قره داشلی» در پیشکمر (بایندر سابق) او را به‌عنوان پسرخوانده‌ی خود پذیرفت. مسکین قلیچ در همان منطقه در سن سی و دو سالگی ازدواج کرد (همان، ۱۴) مدفن و مزار مسکین قلیچ در قبرستان «کاظم خوجه» در ۱۹ کیلومتری شرق کلاله، در استان گلستان ایران است (۱۵ - ۱۴)

گرایش عرفانی مسکین قلیچ روشن است. جد او، قطب الدین گوزلوک آتا، از عارفان نامی سده‌ی دوازدهم هجری و از خلفای مشهور پیر ترکستان، خواجه احمد یسوی (۱۱۶۶ - ۱۰۳۳ ه.ق) است. بنابراین روشن است که مسکین قلیچ نیز نوعی سرسپرده‌ی طریقت یسویه باشد. اصطلاحات و مضامین عرفانی در شعر مسکین قلیچ به‌روشنی و با بسامد بالا دیده می‌شود. در سنجش با مکتومقلی (۳)، پدر شعر ترکمن و کمینه (۴)، یکی دیگر از شاعران بزرگ ترکمن، بسامد به‌کارگیری اصطلاحات و مضامین عرفانی در شعر مسکین قلیچ بالاتر است.

در خصوص پیشینه‌ی پژوهش باید گفته در حوزه‌ی تحقیقاتی مقاله‌ی حاضر، در دو پژوهش زیر به صورت کلی در خصوص مسکین قلیچ و شعر او پرداخته شده است:

- مقاله: دیه جی، عبدالرحمن (۱۳۷۳). «مسکین قلیچ از نوادگان صحرا (بومی سرود)»، مرداد و شهریور، صص ۷۲ - ۷۶.
  - کتاب: سقالی، یوسف (۱۳۸۰). جاذبه‌های قلمرو مسکین قلیچ، گرگان، انتشارات مکتومقلی
- «در زمینه‌ی تأثیر ادبیات فارسی بر شعر مسکین قلیچ» به‌طور کلی، و «تأثیر زیبایی‌شناسی آن» پژوهشی مستقلی در هیچ یک از موارد بالا و یا در پژوهش‌هایی غیر از این، انجام پذیرفته است.

در این جستار، بر آنیم که به بررسی و تحلیل موارد تأثیر ادبیات فارسی بر شعر مسکین قلیچ در یکی از حوزه‌های سبکی یعنی: زیبایی‌شناسی (سبک درونی: آن هم در بخش صورخیال) پردازیم. روش کار و نظریه منتج و حاصل کارآموزی بنده در محضر استادام، دکتر کامل احمدنژاد است - که به صورت کتاب منتشر خواهد شد - بر این اساس سه گونه سبک در بررسی آثار ادبی وجود دارد: (۱) سبک بیرونی: یعنی موسیقی شعر و بدیع لفظی؛ (۲) سبک درونی که عبارتند از: بدیع معنوی (مانند تلمیح، ایهام و...) و همچنین علم بیان یا همان عناصر زیبایی‌شناسی شعر یا نثر (تشبیه،

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

استعاره، کنایه و مجاز؛ ۳) سبک محتوایی (یعنی دورن مایه و موضوعاتی که شاعر و نویسنده ی ادبی در آثار خود بدان پرداخته است). در مقاله ی پیشاروی، به بخشی از سبک بیرونی، یعنی عناصر بیان و زیبایی شناسی پرداخته شده است.

## ۲. تأثیر زیبایی شناسی (سبک درونی و بیرونی) فارسی بر شعر مسکین قلیچ

(۱) «می وحدت» (تشبیه بلیغ: وحدت به می): «بر مانگا بیر جام می، وحدتینگدان یا جلیل» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۲۳)؛ یعنی: به من یک جام می، از وحدت ای جلیل؛ «ایچمیشم وحدت میندن جام دوران ای کؤنگول» (همان: ۸۶)؛ یعنی: از می وحدت جام دوران می نوشم؛ «علم حال و عال قال، وحدت میی دیر بی گمان» (همان: ۱۰۲)؛ یعنی: علم حال و علم قال بی گمان می وحدت است؛ «ایچمیش اول وحدت مین، علی لدن استاد دیر» (همان: ۱۰۹)؛ یعنی: می نوشد از می وحدت، در علم لدن استاد است.

– «ما عاشق مستیم ز جام می وحدت / خود کثرت معقول و خیالات چه باشد» (شاه نعمت الله ولی، غ. ۵۷۱).

(۲) «زندان»: استعاره از دنیا: «قویما زندان ایچینده / توت قولومدان یا مولا» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۲۵)؛ یعنی: مگذار مرا در زندان / دستم را بگیر، یا مولا.

(۳) «کؤنگلی (۵) آباد بولسان» (دلت آباد باشد): «دؤستونگ کؤنگلی آباد بولسون، شاد بولسان» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۲۵)؛ یعنی: دل آباد شدن (استعاره تبعیه)

(۴) «دوشمان کؤنگلون بی باد ایله» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۲۵) دل دشمن بی باد (نابود) شود. «دل بی باد شد» گونه ای استعاره تبعیه.

(۵) تشبیه «گؤز (۶)» (چشم) به «جیحون»، وجه شبه (نملی: خیس بودن): «گؤز نملی ارر جیحون» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۲۶)؛ چشم نم دار همچون رود جیحون.

(۶) تشبیه بلیغ غیر «قهر» (خشم) خداوند متعال به «قیش» (زمستان)

(۷) تشبیه بلیغ غیر اضافی «لطف» خداوند متعال به «یاز» (بهار): «قهرینگ قیش (۷)، لطفینگ یازدیر» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۲۶)؛ یعنی: قهر یا خشم تو همچون زمستان، و لطفت چون بهار است.

(۸) اضافه ی تشبیهی «غضب بادی» (مشبه + مشبه به) (باد غضب): «یا غضب بادی می دیر؟» «یوما عبوساً قمطیر (۸)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۲۸)؛ یعنی: یا باد غضب است این آیا ...

(۹) اضافه ی تشبیهی «عشق آتشی» (مشبه + مشبه به): «سینامدا چوخ عشق آتشی / قیلار من سنگا نالیشی (۹)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۲۸)؛ یعنی: در سینه ام بسیار آتش عشق / موجب نالش من به درگاه تو می شود.

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- ۱۰) «شاهمردان»: کنایه یا صفت هنری برای امام علی (ع): «بیر علی شاهمردان / بیر آدی اسدالله دیر» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۲۸). یک نامش علی شیرمردان است / دیگر نام اسدالله است.
- ۱۱) «شکسته شدن حال»: استعاره تبعیه از غمگین شدن و افسرده حال شدن: «پاکا، صمدا، مولام، شکسته بولدی حالیم» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۲۹).
- ۱۲) تشبیه «سینام» (سینه ام) به «سمندر»: وجه شبه اینکه در آتش پیوسته می رود، ولی نمی سوزد: «دؤز گتیرمز سمندر، سینام دا یانان اودا» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۲۹).
- ۱۳) «مهوش»: تشبیه؛ یعنی: مانند ماه؛ استعاره از معشوق: «مهوش منی قتل اتدی بر ساعت امان برمز» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۳۱)؛ یعنی: مهوش من را قتل رساند، یک ساعت [هم] امان نمی دهد؛ «مسکین قلیچ»، باغبانی بولدوم اوشول مهوشینگ» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۶۰)؛ یعنی: مسکین قلیچ باغبان شدم برای این مهوش.
- ۱۴) «کونگولومی گلستان قیل / لطفینگی فروان قیل» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۳۱)؛ یعنی: دلم را گلستان کن / لطفت را فراوان کن. گلستان کردن دل گونه ای استعاره ی تبعیه برای لطف کردن و التفات خداوند به دل است.
- ۱۵) تشبیه «دیل» (زبان) به «دُرلر» (مروارید): «مؤنگ قدرت بیلن دُرلر ساچارسن» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۳۲) با هزار قدرت مرواریدهای سخن را می پراکنی؛ در جای دیگر «دُر سؤزؤن» (دُر سخن) (همان: ۸۴)
- ۱۶) تشبیه «هجران» به «آتش»: «آتش می سن؟ هجران می سن؟ نامه سن؟» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۳۳). آتشی؟ هجرانی؟ چیستی؟
- ۱۷) «قطره رحمت»: اضافه ی استعاری؛ رحمت به دریایی تشبیه شده است که قطره دارد (قطره از ملازمت مشبه به دریا) (محدوف): «بیر قطره رحمتینگ دامسا هر یره / قیمتی زیاد دیر مؤنگ شهر زرگه» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۳۳) اگر یک قطره ی رحمت در هر جایی به هر گلی بریزد / بهاش از هزار شهر زر (طلا) بیشتر است.
- ۱۸) تشبیه «رحمت» به «دریا»: «رحمت دیر، دریا دیر، جوشدور بو داغلار» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۳۳)؛ رحمت است، دریا است، جوشان است این کوه ها.
- ۱۹) «گؤل یؤزؤن (۱۰)»: تشبیه بلیغ اضافی (مشبه به + مشبه): «بولدی گؤرگچ گؤل یؤزؤن بو طاقتیم بی طاغینا (۱۱)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۳۵)؛ یعنی: شدم بینای گل چهره این طاقتم طاق شد؛ «گؤرنوم غما دولدورپ، گل یؤزومی سولدورپ» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۰)؛ اگر [آن را] ببینم، از غم لبریز می شود، چهره ی همچون گلم، می پژمرد؛ «ناگهانان گؤرگچ سنینگ گؤل یؤزؤنگ (۱۲)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۷)؛ یعنی: از ناگهان دیدم چهره گُل تو را؛ «گُل عارضینگ» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۶۰)؛ «گُل یؤزلی» (کسی که چهره ی همچون گُل دارد): «ملاقاتلی، شیرین سؤزلی،

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

گل یوزلی» (همان: ۹۵)؛ یعنی: او شخصیتی دوست داشتنی و پر ملاقات، شیرین سخنی و چهره ای مانند گل سرخ و زیبا دارد.

(۲۰) «غمزانیگ اوق (۱۳)»: تیر غمزه (مشبه + مشبه به): «دگدی غمزانیگ اوقی، بو باغریمینگ پارسینا» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۳۵)؛ یعنی: برخورد کرد تیر غمزه اش، این جگرم را پاره کرد. «غمزه سی اوق، چشمینی قانینگی دؤکر (۱۴)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۱)؛ یعنی: غمزه اش تیر، چشمش خون می ریزد.

(۲۱) «قدی طوبی» (تشبیه بلیغ: مشبه + مشبه به): «بویونگی گوردوم قوواندیم / قدی طوبینگا دایاندیم» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۳۷). آن قامت (بدن) را من دیدم، ستودم / به قد طوبی تکیه دادم.  
- «قامتینگ طوبی دیر» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۳)؛ یعنی: قامت درخت طوبی است.

(۲۲) «اینچه بیل (۱۵)» (کمر باریک): «قوشان اوغلان اینچه بیل» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۳۵) از تعبیراتی است که در اساس در ادبیات فارسی در توصیف زیبارویان می رود.

(۲۳) تشبیه «یاش» (اشک چشم) به «جیحون»: «گوزده یاشینگ جیحون بولار» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۳۹) در چشم، اشک چشمان جیحون شود.  
این تشبیه در ادبیات فارسی رواج دارد:

- «ندانستم که این سودا، مرا زین سان کند مجنون / دلم را دوزخی سازد، دو چشمم را کند جیحون» (مولوی، ۱۳۹۱: ۵۸۳، غ. ۱۸۵۵)

(۲۴) «الیپ قدیم» (الف قدم): اضافه ی تشبیهی (مشبه به + مشبه): «الیپ قدیم دال اوستونده، سؤودوگیم» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۳۹)؛ «الیپ قدینگ» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۶۱)؛ «غمخواریم یوق غم آستیندان چیقارغا / یاقین گلدی الف قدیم بؤکرگه» (همان: ۱۲۰)؛ یعنی: غمخواریم نیست تا مرا از غم بیرون کشد / نزدیک شد که قد مانند الف راستم خمیده شود؛ «الف قدیم بولموش خم ایکی یاندان» (۱۲۵)؛ یعنی: قد الفم از دو جا خم می شود  
در ادبیات فارسی این تشبیه سابقه دارد:

- «الف قد تو پیش همه مقبول افتاد / این نه حرفی است که بر وی قلم رد باشد» (هلالی جغتایی، غ. ۵۴۰)

(۲۵) «عاشقلیق دونون (۱۶)» (جامه ی عاشقی / لباس عاشقی): اضافه ی تشبیهی (مشبه به + مشبه): «اؤزؤمه عاشقلیق دونون بیچر من» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۳۹)؛ یعنی: برای خودم جامه ی عاشقی دوختم.

(۲۶) «عشقینگ شهرین»: اضافه ی تشبیهی (مشبه به + مشبه): «عشقینگ شهرینده بیر گؤزل گوردوم / بیر عجب نازنین، یوزلی انوری» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۰)؛ یعنی: در شهر عشق، نازنینی را دیدم / یک نازنینی شگفت، با چهره ای نورانی.

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- «سفر کردم، به هر شهری دویدم / چو شهر عشق من شهری ندیدم» (مولانا، ۱۳۹۱: ۴۷۷، غ. ۱۵۰۹)

(۲۷) «یوزلری آی» (چهره [همچون] ماه) (نک. ۱۳) تشبیه «یوزلری» (چهره ها) همچون «آی» (ماه): «یوزون گورسه شیدا بلبل بولار لال / یوزلری آی، قاشی آی، یتمز هلال (۱۷)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۱)؛ یعنی: چهره اش را اگر بلبل شیدا بیند، لال می شود / چهره هایش همچون ماه، ابرویش چون حرف «آی» است که ماه هلال بدان نمی رسد؛ «قاشینگ هلال، یوزونگ آی، یر و آسمان دیر افلاک» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۱)؛ یعنی: ابرویش هلال، چهره اش ماه، در آسمان و زمین و افلاک؛ «یوزلری شمس و قمر، راه شریعت انوری» (همان: ۱۱۱)؛ یعنی: چهره مانند شمس (خورشید) و قمر (ماه)، انور (روشن) راه شریعت.

تشبیه مبتدل و رایجی است که در زبان فارسی به کار رفته است.

(۲۸) تشبیه مضمّر «قاش» (ابرو) به «هلال»: «یوزون گورسه شیدا بلبل بولار لال / یوزلری آی، قاشی آی، یتمز هلال» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۱)؛ یعنی: چهره اش را اگر بلبل شیدا بیند، لال می شود / چهره هایش همچون ماه، ابرویش چون حرف «آی» است که ماه هلال بدان نمی رسد؛ «قاشینگ هلال، یوزونگ آی، یر و آسمان دیر افلاک» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۱)؛ یعنی: ابرویش هلال، چهره اش ماه، در آسمان، زمین و افلاک.

(۲۹) «آغزی غونچا (۱۸)»: اضافه ی تشبیهی (مشبه + مشبه به): «بیر عجب نازیک دیر، هم آغزی غونچا / دوداق لاری پسته، شهد و شکرلی» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۱)؛ یعنی: یک نازیک [بدن] شگفت انگیز است، هم دهانش غنچه / لبانش بسته، هم شهد و شکردار؛ «غونچا آغزینگ» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۱)؛ «آغزینگ قونچا» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۹)

(۳۰) «دوداق لاری (۱۹) پسته»: اضافه ی تشبیهی (مشبه + مشبه به): «بیر عجب نازیک دیر، هم آغزی غونچا / دوداق لاری پسته، شهد و شکرلی» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۱)؛ یعنی: یک نازیک [بدن] شگفت انگیز است، هم دهانش غنچه / لبانش بسته، هم شهد و شکردار.

(۳۱) تشبیه «گوز یاش» (اشک) به «سیل»: «گوز یاشیمی سیل ادیب ...» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۱)؛ اشک چشمانم را سیل کند.

(۳۲) تشبیه «دیشلر» (دندان ها) به «در» (مروارید): «دیش لرینگ در ...» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۴)؛ «دیشینگ دوردانه گوزل» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۹)؛ یعنی: دندانت همچون دُردانه است، ای زیباروی!

(۳۳) تشبیه «لب لر» (لب ها) به «بال» (عسل): «... لب لرینگدن بال دامار» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۴)؛ یعنی: از لبانش عسل می ریزد؛ «سوزلرینگ شهدی - شکر دیر، لب لرینگ هم بال کیبی» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۶)؛ یعنی: سخنانت چون شهد و شکر، لبانت همچون عسل است.

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- ۳۴) تشبیه «ساجیلار» (زلف ها / موها) به «شب»: «ساجیلارینگ شبرنگ قارا دیر» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۴)؛ یعنی: زلف ها به رنگ شب تیره است.
- ۳۵) تشبیه «یوزلر» (چهره / رُخان) به «شمس» (عربی: خورشید) و «قمر» (عربی: ماه): «... یوزلرینگ شمس و قمر دیر» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۴)؛ یعنی: چهره (رخانش) همچون خورشید و ماه است.
- ۳۶) «قلم قاش» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه به + مشبه): «... مثلی قلم قاشینگ سنینگ» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۴)؛ ابروانت همچون قلم اند.
- ۳۷) «بلبل دلیم» (بلبل زبانم: اضافه ی تشبیهی؛ مشبه به + مشبه): «لال بولار بلبل دلیم، گلزار سندن آیریلیپ» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۴)؛ یعنی: لال می شود بلبل زبانم، آنگاه که از گلزار جدا می مانم؛ «بلبل دلیم، لال بولدی، بايقوش مانگا همدم دیر» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۷۴)؛ یعنی: بلبل زبانم، لال شد، بوم (جغد) با من همدم شد.
- ۳۸) تشبیه یار به «غونچا» (غنچه): «گورمه سم هر گوز آچاندا غونچا گل زیبا سنی (۲۰)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۴)؛ یعنی: هر گاه که چشمم را می گشایم تو را که غنچه گل زیبا هستی، نمی بینم، یا همچون تو غنچه گل زیبایی نمی بینم.
- ۳۹) تشبیه مضمَر «ایکی دوداغ» (دو لب) به «بال» (عسل / شهد): «قطره قطره بال دامار، ایکی دوداغینگدان، گلین (۲۱)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۵)؛ یعنی: قطره قطره عسل می چکد، از دو لب تو عروس؛ «دوداغا دامار (۲۲) بال لار» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۱)؛ یعنی: به دهان عسل می ریزد (می چکد)؛ «سورسام دوداقدال بالدان (۲۳)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۳)؛ یعنی: از دهانش عسل می ریزد.
- ۴۰) «لینگدأکی بولاغین (۲۴)» (چشمه ی لب؛ اضافه ی تشبیهی؛ «مشبه» (لب) + «مشبه به» (بولاغ = چشمه): «تشنه من، قاندر لینگدأکی بولاغینگدان، گلین» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۵)؛ یعنی: تشنه منم، کجایست چشمه ی لب، ای عروس!
- ۴۱) «گول یوزؤنگ» (گل چهره: اضافه ی تشبیهی؛ مشبه به + مشبه): «گول یوزؤنگ عشقینا ساز بیر له صحبت قوراین» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۵)؛ یعنی: به عشق گل چهره با ساز صحبت می گذارنم.
- ۴۲) تشبیه شاعر خود را به بلبل «(من): مشبه؛ «بلبل»: مشبه به): «بلبل شیدا منم، سن قوما باغینگدان، گلین» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۵)؛ یعنی: بلبل شیدا منم، در باغ حسنت، ای عروس!؛ «عاشق زارینگ منم، بلبل دک ایشیم آه ارر» (همان: ۱۴۱)؛ یعنی: عاشق زار منم، همچو بلبل کارم کشیدن آه است.
- از تشبیهات بسیار رایج و به اصطلاح مبتذل زبان فارسی است.

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

۴۳) تشبیه «ساجلار» (موها / زلفان) به «سنبل»، ادات تشبیه «کیبی» (مانند / چون): «گوزلرینگ جان آلیجی دیر، ساجلارینگ سنبل کیبی (۲۵)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۶)؛ یعنی: چشمانت جان می گیرند، و زلفانت همچون سنبل است.

۴۴) تشبیه «سوزلر» (سخنان) به «شهد [= غسل] و شکر»: «سوزلرینگ شهد و شکر دیر ...» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۶)؛ یعنی: سخنانت همچون شهد (غسل) و شکر است.

۴۵) تشبیه «ایکی نار قوینونگدا (۲۶)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۶)؛ (تشبیه سینه ها به دو نار).

۴۶) تشبیه «دؤنیه» (دنیا) به «زندان»: «گورمه سم هر دم یوزونگ، دؤنیه بولار زندان مانگا (۲۷)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۶)؛ یعنی: دنیا زندان است و ترا بسته است؛ «عقللا، دنیا زندان دیر / آقماغا بوستان گورونر» (همان: ۱۳۰)؛ یعنی: عاقلان، دنیا زندان است / احمق آن را بوستان می بیند:

- «این جهان زندان و ما زندانیان / حفره کن زندان و خود را وارهان» (مولوی، ۱۳۸۶: ۱۲۷)

۴۷) تشبیه «نازک تن» به «گؤل» (گل): «... گول گیبی نازیک تیننگ» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۶)؛ یعنی: تن نازکش همچون گل است.

۴۸) تشبیه «یگیت لیک (۲۸)» (جوانی) به «فصل»: «بیر فصل دیر بو ییگیت لیک، دؤنیه باش گؤندر، اوتر (۲۹)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۶)؛ یعنی: یک فصل است این جوانی، دنیا پنج روز است، نشین! این تشبیه متأثر از ادبیات فارسی:

- «دریغا که فصل جوانی گذشت / به لهُو و لعب زندگانی گذشت» (سعدی، ۱۳۸۱: ۳۸۰)

۴۹) تشبیه «زولپ» (زلف) به «شاهمار» (مار بزرگ):

«جانیم آغا چشم تیری، زولپی شاهماریم گرک (۳۰)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۹)؛ یعنی: تیر چشمانش جانم را می ستاند، شاهمار (مار بزرگ) زلفانش [مرا] بایستی.

۵۰) تشخیص یا استعاره ی مکنیه برای «گوزلر» (چشم) که به انسانی مانند شده است که «خونخوار» است: «ماه تابان رویی خال - خال، گوزلری خونخوار اوچین» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۴۹)؛ یعنی: ماه تابان رویش خال خال است، برای خاطر چشمان خونخوار یار:

- چشمت به غمزه ما را خون خورد و می پسندی، / جانا، روا نباشد خونریز را حمایت» (حافظ، ۱۳۹۰: ۱۷۷)

۵۱) «عشقینگ اود (۳۱)» (آتش عشق، اضافه ی تشبیهی؛ مشبه به + مشبه): «یاندیم عشینگ اودونا، بولدوم پروانا، دلبر» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۱)؛ یعنی: سوختم به آتش عشق، شدم پروانه، دلبر.



# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- (۵۲) «بوی لارینگ چینار»: (تشبیه تن یا بدن به چنار): «قامتینگ طوبی دیر، بوی لارینگ چینار» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۳)؛ یعنی: قامت طوبی است، تنت چنار است.
- (۵۳) «آوازینگ بلبل دیر» (آواز و صدایش همچون بلبل است): «آوازینگ بلبل دیر، سوزونگ خوش گفتار» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۳)؛ یعنی: صدایش مانند بلبل است.
- (۵۴) «پری پیکر»: اضافه ی تشبیهی (مشبه به: پری + مشبه: پیکر): «بهشتینگ حوری سن، یا پری پیکر» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۴)؛ یعنی: تو حور بهشتی، یا پری پیکر.
- (۵۵) تشبیه «قاشلار» به «محراب»: «قاشلارینگ محراب دیر، کیرپکینگ منبر» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۵)؛ یعنی: ابروان محراب است و مژگان منبر.
- (۵۶) «قامتینگ مثلی شمشاد» (تشبیه مرسل مجمل: «قامت» به «شمشاد»، «مثل»: ادات تشبیه): «قامتینگ مثلی شمشاد / من سانگا بولدوم صیاد» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۸)؛ یعنی: قامت مثل شمشاد / من به تو شدم صیاد (من صیاد تو شدم) (۵۷) تشبیه «اندام» به «کاغذ»، «دک» (مانند / چو): وجه شبه: اندامینگ کاغذ دک، بیر نازک بدن» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۵۹)؛ یعنی: اندامت همچون کاغذ، [تویی] یک نازک بدن.
- (۵۸) «غم دکانی»: (دکان غم؛ اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به): «کونگلوم اولدی غم دکانی ساعت ایچره دمدم» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۶۵)؛ یعنی: دلم دمدم دکان غم شد.
- (۵۹) «دولت قوشی (۳۲)» (پرنده ی دولت؛ اضافه ی تشبیهی؛ مشبه به + مشبه): «دولت قوشی اوچوب، قاجدی بو سیردان (۳۳)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۶۸)؛ یعنی: پرنده ی دولت پرواز کرد و از سیر کردن گریخت؛ متأثر از حافظ:
- «طایر دولت اگر باز گذاری بکند / یار باز آید و با وصل قراری بکند» (حافظ، ۱۳۹۰: ۲۹۱)
- طایر دولت (پرنده ی دولت) اضافه ی تشبیهی. (بخت یا دولت به طایر (پرنده) تشبیه شده است.
- (۶۰) «قار یرینگ آژداری (۳۴)» (اژدهای زمین سیاه): «دویماز، دولماز قارا یرینگ آژداری (۳۵)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۶۸)؛ یعنی: ... اژدهای زمین سیاه پر نمی شود (کالبد بی جان آدم های بسیاری را در وجود خود می بلعد و هیچگاه سیر نمی شود). تشبیه اژدهای زمین در ادبیات فارسی به کار رفته است:
- «چه باک آیدت ز اژدهای زمین / سر اژدها بسته ی دام گیر» (اسدی طوسی، گرشاسب نامه)
- (۶۱) «آهیم اودی» تشبیه بلیغ اضافی: مشبه + مشبه) یعنی: آتش آه: «آهیم اودی یاقار عالم جهانی (۳۶)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۶۸)؛ یعنی: آتش آهم عالم و جهان را سوزاند.
- متأثر از ادبیات فارسی:

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- «آتش آه است و دود، می رودش تا به سقف / چشمه ی چشمست و موج، می زندش بر کنار» (سعدی، ۱۳۸۱: ۵۱۸)

۶۲) «غم لشکری» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به؛ یعنی: لشکر غم): «غم لشکری داشیم آلیپ دوران دیر» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۶۹). متأثر از زبان فارسی:

- «سیاهی می نماید لشکر غم / ظفر ده شادی صاحب علم را» (مولوی، ۱۳۹۱: ۵۳، غ: ۱۰۷)

- «اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد / من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم» (حافظ، ۱۳۹۰: ۵۱۰)؛ که در این بیت پایانی واژه ی «غم» جنبه ی جانبخشی (تشخیص) هم دارد.

۶۳) «اجلینگ شیری» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به؛ یعنی: «شیر اجل»): «مأسیل دیر عزرائیل / جلینگ شیری» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۶۹)؛ برگرفته از ادبیات فارسی:

- «بین جان های آن شیران در آن بیشه ز اجل لرزان / کر آن شیر اجل شیران نمی میزند آلا خون» (مولوی، ۱۳۹۱: ۵۸۳، غ: ۱۸۵۴)

۶۴) «عمریم نهالین» (نهال عمرم را؛ اضافه ی تشبیهی؛ «عمر» به «نهال» تشبیه شده است؛ مشبه + مشبه به): «فلکین سیچانی عمریم نهالین / ...» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۶۹) متأثر از ادبیات فارسی:

- «نهال زندگی بالیدینی وحشت کمین دارد / نفس گر ریشه پیدا می کنند ننگ از زمین دارد» (بیدل دهلوی، ۱۳۸۶: ۷۹۰)

۶۵) «عشق می» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه): «کونگلؤل آیدار، عشق میندن نوش اتسم (۳۷)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۷۱)؛ یعنی: خاطر می گوید، از می عشق نوش کنم.

این تشبیه در ادبیات فارسی، به ویژه شعر شاعران عارف با بسامد بالا به کار رفته است:

- «چو جان و دل ز می عشق دوش جوش برآورد / دلم ز دست در افتاد و جان خروش برآورد» (عطار، ۱۳۸۴: ۱۶۸)

- «مرا حق از می عشق آفریده است / همان عشقم اگر مرگم بساید» (مولوی، ۱۳۸۶: ۲۲۳، غ: ۶۸۳)

۶۶) «هجران یاقدی ...» (هجران سوخت ... استعاره مکئیه؛ هجران به آتشی تشبیه شده است که می سوزاند) «هجران یاقدی، ایچیم داشیم اوت بولدی (۳۸)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۷۲):

- «مرا که سوخت هجر بی مروت تو / کبابا کرد مرا درد و داغ فرقت تو» (صائب تبریزی)

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

۶۷) «عدم صحرا» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به): «عدم صحراسیندا وجودا گلدیم» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۷۳)؛  
یعنی: در صحرای عدمش به وجود آمدم.

متأثر از ادبیات فارسی:

- «ای ساقی روشندان، بردار سغراق کرم / کز بهر این آورده ای ما را ز صحرای عدم» (مولوی، ۱۳۹۱: ۴۴۰، غ.  
۱۳۸۲)

۶۸) «غفلت اوقو» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه به + مشبه؛ خواب غفلت): «غفلت / قوسیندا، قالدیم حیراندا (۳۹)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۷۳)؛ یعنی: در خواب غفلتش، در حیرانی ماندم؛ به صورت «خواب غفلت» هم به کار رفته: «غافل آدم، خواب غفلتدن گوزونگ اویات، هی (۴۰)» (همان: ۹۹)؛ یعنی: ای آدم غافل، از خواب غفلت بیدار شو، بنگر، هی!  
متأثر از ادبیات فارسی:

- «خواب غفلت از سحرخیزی حجاب ما شده است / نیست ورنه کوتاهی در مداحسان صبح را» (صائب تبریزی،  
غ. ۴۲)

۶۹) «کونگول شهری» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه): «بوزولدی کونگول شهری، ویرانا بولدوم ایمدی» (مسکین قلیچ،  
۱۳۸۴: ۷۴)؛ یعنی: شکست شهر دلم را، ویرانه شدم اکنون.  
متأثر از ادبیات فارسی:

- «اوست نشسته در نظر، من به کجا نظر برم / اوست گرفته شهر دل من به کجا سفر برم» (مولوی، ۱۳۹۱: ۴۴۷،  
غ. ۱۴۰۳)

۷۰) «شتر روحوم» (اضافه ی تشبیهی؛ شتر روحم؛ مشبه به + مشبه): «مینگ هم شتر روحوم اول کرونه داقیلار» (مسکین قلیچ،  
۱۳۸۴: ۷۵)؛ یعنی: برای منم آن شتر روح به کاروان ...

هلالی جغتایی استرآبادی (سده ی نهم و دهم) این تشبیه را به کار برده است:

- «خوش آنکه در طلا حجره و شتربانش / روان شود شتر روح ما ز حجره ی تن» (هلالی جغتایی، قصیده ۴)

۷۱) «در» (مروارید): استعاره از سخنان گرانقدر:

«اوچراسا عارفلار، تورفه جنانلار / در ساچالار شیرین زبانلار (۴۱)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۷۶)؛ یعنی: عارفان خاموش شوند و کوچ کنند، به بهشت های طرفه و شگفت می روند، و هنگامی که با زبان شیرین شان سخن می گویند، در (مروارید) می پراکنند؛ «آیماغیل بی معنی سوزنی، سوزله سنگ دردانه بول» (همان: ۱۰۲)؛ یعنی: بی معنی مگو، و هنگامی که سخن می گویی، دردانه باش.

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

«دُر» (مروارید) در ادبیات فارسی از همان آغاز شکل گیری دوره ی نومی زبان فارسی به عنوان استعاره برای «سخن ارزشمند و زیبا» به کار می رفته است؛ برای نمونه:

در شعر ناصرخسر «لفظ دری» به «دُر قیمتی» تشبیه شده است:

- «من آنم که در پای خوکان نریزم / مر این قیمتی دُر لفظِ دری» (ناصرخسرو، ۱۳۸۱: ۶۳)

(۷۲) تشبیه دنیا به «غمخانا» (غمخانه):

«یالان دنیا غمخانا دیر، آدمزاد» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۷۹)؛ دنیای دروغ غمخانه است، ای آدمزاد!  
صائب تبریزی - شاعر نامی سبک هندی / اصفهانی - «غمخانه» را استعاره از دنیا به کار برده است:

- لقمه ای برخوانِ گردون نیست بی خونِ جگر / چون نگرود میهمان از جان درین غمخانه سیر» (غزل ۴۶۳۷)

(۷۳) تشبیه «جان» به «قوش» (پرنده / مرغ):

«جان بیر قوشدور، آلا ر شوم اجل صیاد» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۷۹)؛ یعنی: جان پرنده ای است، اجل و مرگ شوم صیادی است که آن را می گیرد؛ «جان بیر قوش دور، تن بیر دانه قفس دیر» (همان: ۱۲۲)؛ یعنی: جان پرنده (مرغی) است، و تن یک قفس است.

در ادبیات فارسی «جان» به «مرغ» (پرنده) تشبیه شده است؛ از جمله:

- «طاوس ما درآید، وان رنگ ها برآید / با مرغ جان سراید، بی پال و پر به رقص آ» (مولوی، ۱۳۹۱: ۷۸، غ.

(۱۸۹)

(۷۴) تشبیه دنیاپرست و مال دوست به سگ:

«مال اوستونده جنگ ایلارسن ایت کیمین (۴۲) / حرص دنیا سیغینیپ سن بُت کیمین (۴۳)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴:

۸۰)؛ یعنی: تو بر سر مال همچون سگ می جنگی / حرص دنیا برای تو همچون بت زینده شده است.

این تشبیه و مضمون از فرمایش رسول گرامی اسلام، محمد مصطفی (ص) برگرفته شده است که فرمود:

- «الدُّنیا جیفَةٌ و طُلَّابُهَا کِلَابٌ» (دنیا همچون جیفه است و جویندگان آن همچون سگان هستند) )

عطار نیشابوری این تشبیه و مضمون را در الهی نامه چنین سروده است:

- چو مُرداری است این دنیای غدار / سگان هنگامه کرده گرد مُردار» (بخش ۵، حکایت در ذمّ دنیا)

(۷۵) تشبیه «اجل» (مرگ) به «می» (اجلینگ می: مشبه + مشبه به): «قالمازسن اجلینگ میندن ایچمه ی (۴۴)» (مسکین

قلیچ، ۱۳۸: ۸۱)؛ یعنی: (دنیا) تو را ها نمی کند که از می اجل نوشی؛ «نوبت گلسه اجل مینن ایچرسن» (همان:

۱۲۵)؛ یعنی: نوبت به او برسد، می اجل (مرگ) را به تو می نوشاند:

این تشبیه در ادبیات فارسی سابقه دارد و به صورت «شراب اجل» به کار رفته است:

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- «ز دست تو ای جان، چو آب حیات / شراب / اجل خوشگوار می کند» (سیف فراغی، غزل ش. ۲۲۲)
- (۷۶) «نفس ات» (تشبیه بلیغ: مشبه + مشبه به: در فارسی: سگ نفس): «کوپ سمر یتمه، نفس / تینی بویان‌دپ / نه بیله سن، یورؤک قیلدینگ بو نفسی (۴۵)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۸۱)، یعنی: بسیار سگ نفس تو آلوده شده است / نمی دانم چرا قلب تو چنین اسیر نفس شده است.
- شاید متأثر از تشبیه مولانا:
- «گو سگ نفس این همه عالم بگیر . کی شود از سگ لب دریا پلید؟!» (مولوی، ۱۳۹۱: ۳۲۵، غ. ۱۰۰۶)
- (۷۷) تشبیه فرد «سخنور» به «بلبل»:
- «بلبل کیمین سخنوریم، اوزرا شیخ» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۸۱)؛ یعنی: همچون بلبل ای سخنورم، اوزرا شیخ.
- (۷۸) «غمینگ دریا» (اضافه‌ی تشبیه‌ی: مشبه + مشبه؛ یعنی: دریای غم): «اوزوم غمینگ دریاسینا آتپ من» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۸۱)؛ یعنی: خودم به دریای غمش پرتاب شدم.
- «لعل را گر مهر نبود باک نیست / عشق در دریای غم غمناک نیست» (مولوی، ۱۳۸۶: ۲۵۰)
- (۷۹) تشبیه «آواز» به «طوطی» و «بلبل»:
- «آوازی شیرین دیر، طوطی، بلبلدن» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۸۴)؛ یعنی: آوازش از طوطی و بلبل شیرین تر است.
- (۸۰) تشبیه «سؤزلر» (سخنان) به «شکر» و «بال» (عسل). در این مورد: تشبیه تفضیل:
- «سؤزلری مازالی شکردن، بالدن» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۸۴)؛ یعنی: سخنانش از شکر و عسل نرم تر و لذت بخش تر است.
- (۸۱) «کؤنگول جوشوپ»: دل به جوش می آید (نوعی استعاره مکنیه و تبعیه زیرا دل به چیزی مانند دیگ یا آتش یا دریا تشبیه شده که به جوش می آید، در واقع مشبه به حذف شده، و از لوازم مشبه به محذوف، «جوشوپ» (جوش می آید) آورده شده که قرینه‌ی صارفه به شمار می رود):
- «کؤنگول جوشوپ، هر سؤز گلسه زیانا / نفسیم خوار قالماز، گلر حقانا (۴۶)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۸۴)
- این استعاره در ادبیات فارسی به کار رفته است و مسکین قلیچ از ادبیات فارسی متأثر شده است:
- «دل و جان عاشقانت ز غمت به جوش آید / چو زر سینه نامت به سر زبان برآید» (عطار، ۱۳۸۴: ۲۸۸)
- (۸۲) «عشق نهال» (اضافه‌ی تشبیه‌ی: مشبه + مشبه به): «عشق نهالی سولانیپ، بولسون گلستان، ای کؤنگول» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۸۶)؛ یعنی: نهال عشق را آب می دهم، باشد گلستان، ای دل!
- حافظ «عشق» را به «نهال» تشبیه کرده است:

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- «عشق تو نهال حیرت آمد / وصل تو کمال حیرت آمد» (حافظ، ۱۳۹۰: ۲۷۱)
- ۸۳) عشق به انسانی مانند شده که برای کشتن نفس جلاد شده است:  
«تیز ادیب عشق خنجرین نفسیمگه جلاد اولموشام (۴۷)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۸۶)؛ یعنی: تیز می کند عشق خنجر را و برای نفسم جلاد می شوم.
- «هر دل که طواف کرد گرد در عشق / هم کشته شد به آخر از خنجر عشق» - این نکته نوشته اند بر دفتر عشق / سر دوست ندارد آنکه دارد سر عشق» (مولانا، رباعی ۱۰۷۰)
- ۸۴) «عشق اودون» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به؛ یعنی: آتش عشق):  
«باش، آیق عاصی تنیم عشق اودونا کؤیدوردی لر (۴۸)» (مسکین قلیچ، ۱۳۹۴: ۸۶)؛ یعنی: سر و پای تن عاصیم را به آتش عشق سوزانند؛ «کؤیدورپ سن جانینگی عشق اودونا بریان بول» (همان: ۱۰۱)؛ یعنی: جانت را می سوزاند، به آتش عشق بریان شو؛ «عشقنگ اودی ایچی داشی یاندرار» (همان: ۱۲۰)؛ یعنی: آتش عشق سنگ را می سوزاند.  
این تشبیه در ادبیات فارسی پیشینه دارد:
- آتش عشق تو در جان خوشتر است / جان ز عشقت آتش افشان خوشتر است» (عطار، ۱۳۸۴: ۴۵)
- ۸۵) «شوق دونون» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به؛ لباس شوق / جامه ی شوق):  
«قدیما لایق بیچیپ، شوق دونونی گیدیردی لار (۴۹)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۸۷)؛ یعنی: از قدیم لباس شوق را پوشانیده اند.  
این تشبیه را مولانا به کار برده است:
- «چرا ز گور نسازی به سوی صحرا راه / چه جای مور سلیمان درید جامه شوق» (مولانا، ۱۳۹۱: ۷۵۲)
- ۸۶) «جلاد اجل»: اضافه ی تشبیهی (مشبه به + مشبه):  
«بار قیرق زارین چکر، گور قویمادی جلاد اجل (۵۰)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۸۹)؛  
این تشبیه در ادبیات فارسی سابقه دارد:
- «عزم ره داریم، نتوان بیش از این کردن درنگ / زانکه جلاد اجل در انتظار جان ماست» (عطار، ۱۳۸۴: ۲۷)
- مولانا نیز به صورت «جلاد مرگ» به کار برده است:  
«دل ندارد هیچ این جلاد مرگ / ور دلش بودی حجر بگریستی» (مولوی، ۱۳۹۱: ۹۰۳)
- ۸۷) تشبیه «گوز یاشی (۵۱)» (اشک چشم) به «شبنم» (گونه ای تشبیه تفضیل در این بیت به کار رفته است):  
«مازا تاپماز آری بالدان - شکردن / شبنم یتمز گوز یاشینی دؤکردن (۵۲)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۰)؛ یعنی: عسل زنبور و شکر را به نرمی او نمی یابی / و شبنم به اشکی که او از چشمش می ریزد، نمی رسد.

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

– «تا خوی ابر گل رخ تو کرده شبمنی / شبمن شده است سوخته چون اشک ماتمی» (رودکی، قصاید و قطعات، ش ۱۲۰)

۸۸) تشبیه به «رستم» از نظر «پهلوانی» و «زبردستی»:

«هر قایسی نر کیمین اسریک مست دی لر / رستم دک پهلوان زبردست دی لر (۵۳)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۱)؛ یعنی: هر کدام نرانی مست و دلیر / همچون رستم زبردستانی پهلوانند.

۸۹) «سنبل»: استعاره از «موی» و «زلف»:

«باشدا سیاه کاکیل لریم سنبلیم (۵۴)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۲)؛ یعنی: در سر کاکل های سیاه و سنبلم است.

۹۰) تشبیه «سؤزلر» (سخنان) به «گوهر» و «کأن» (کان / معدن):

«احسان اوچین آچ غریبا نان برن / سؤزلریندن گوهر برن، کأن برن (۵۵)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۲)؛ یعنی: برای خاطر احسان به گرسنه ای نان بده / از سخنانم، گوهر بده، کان و معدن بده.

۹۱) تشبیه «أر» (مرد) در پهلوانی به «رستم»:

«رستم دک دوغان آردان آیردی (۵۶)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۲)؛ یعنی: از مردی [دلاور و پهلوان] همچون رستم دور ماند.

۹۲) تشبیه به «شیر مست»:

«شیر کیمین مست بولوپ، توپا قاریلان (۵۷)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۳)؛ یعنی: همچون شیر مست می شوند ... متأثر از ادبیات فارسی:

– «چو شیر مست بیرون جه، نه اول دان و نه آخر / که آید ننگ شیران را ز روبه شانگی کردن» (مولوی، ۱۳۹۱: ۵۸۱، غ. ۱۸۴۸)

۹۳) تشبیه به «رستم» (در مقاومت و پایداری در جنگ):

«سؤوش گوئی رستم کیمین دوروملی (۵۸)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۴)؛ یعنی: در روز جنگ همچون رستم پایداری.

۹۴) اغراق در اینکه اشک چشم روی عالم را غرق (پُر) می کند:

«عالم یؤزی غرق بولاندیر گؤز باشا (۵۹)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۴)؛ یعنی: روی عالم را به اشک چشم غرق می کند و آن را پُر می گرداند.

در ادبیات فارسی به صورت «سیل اشک» آمده است که همان مضمون زیبایی شناسانه را القا می کند:

«دیشب به سیل / اشک ره خواب می زدم / نقشی به یاد خط تو بر آب می زدم» (حافظ، ۱۳۹۰: ۴۴۳)

۹۵) تشبیه «هیبت» [پهلوان] به «شیر» و «پلنگ»:

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

«جانا عزیز هم قدردان، مهربان / هیبتی شیر - پلنگ، رستم نشان» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۵)؛ یعنی: به جان عزیز، هم قدردان و هم مهربان / هیبتش بسان هیبت شیر و اوست رستم نشان.

این تشبیه متأثر از ادبیات فارسی است:

- «با همت باز باش و با هیبت شیر / در مخزن جای درآی با دیده ی سیر» (مولوی، رباعی ۸۸۵)

(۹۶) «گوهر ایمان» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه به + مشبه):

«حق اتسین یولدایشینگ گوهرِ ایمان (۶۰)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۵)؛ یعنی: حق رفیقت را گوهر/ایمان کند؛ «پیرسبز گیرمه بو یولا، ای عاشق! یار ایسته سنگ / شیطان یولونگ غارت ادیب، گوهر ایمانینگ کؤیر (۶۱)» (همان: ۱۴۱)؛ یعنی: بدون پیر وارد این راه (طریق عرفان) شو، ای عاشق! یار معنوی طلب کند / شیطان در راه غارت می کند، گوهر ایمانت را می رُباید.

این تشبیه را مسکین قلیچ از ادبیات فارسی گرفته است:

- «مهره ز انبان نبرم، گوهر/ایمان ببرم / گو تو به جان بخل کنی، جان بر جانان نبری» (مولوی، ۱۳۹۱: ۷۶۷، غ.

۲۴۵۵)

(۹۷) «اجل اوقی» (تیرِ اجل): استعاره ی مکنیه؛ اجل (مرگ) به انسانی مانند شده که «اوقی» (تیر) دارد و آن را به سوی انسان روانه می کند:

«اجل اوقی دگدی، گیتدی مرادیم (۶۲)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۵)؛ یعنی: تیرِ اجل [به من] برخورد کرد، و مرادم از دست رفت.

(۹۸) «شیر»: استعاره از فرد دلیر:

«بیله بولدی مانگا حقیقت تقدیری / خوجه نظر یولوق داغلارینگ شیری (۶۳)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۶)؛ یعنی: اینگونه برای من حقیقت تقدیر شد / خوجه نظر انداخت به شیر کوهستان.

(۹۹) «غم بادی» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به؛ غم به باد تشبیه شده است):

«یتیشدی غم بادی سایراماز دیلر (۶۴)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۶)؛ یعنی: بادِ غم رسید، زبان ها آواز نمی خوانند.

(۱۰۰) «ایمان چیراغی»: اضافه ی تشبیهی. مشبه + مشبه به؛ ایمان به چراغ تشبیه شده است:

«هر کیمده بار بولسا ایمان چیراغی / حسابی آسان دیر، بولماز سوراغی (۶۵)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۶)؛ یعنی: در هر کس را چراغ ایمان باشد / حساب آسان است، از او پرسش نمی کنند.

برگرفته از ادبیات فارسی:



# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- «شب کفر و چراغ ایمان، خورشید چو شد رخشان / با کفر بگفت ایمان: رفتیم که بس باشد» (مولوی، ۱۳۹۱: ۲۰۳؛ غ. ۶۰۸)
- «به نور توبه که زیت چراغ ایمان شد / به آب توبه که جان تو شست نامه ی خویش» (سیف فرغانی، قصاید و قطعات، ش. ۳۰)
- (۱۰۱) «شیرین سؤز»: حس آمیزی (شیرین سخن):
- «حورلاری آفتاب دک، یؤز به یؤز بولار / آوازلاری بلبل، شیرین سؤز بولار (۶۶)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۶)؛ یعنی: حورانی که مانند آفتاب [در بهشت ها] هستند، و چهره به چهره می شوند / آوازشان مانند بلبل، و سخنشان شیرین می شود.
- متأثر از زبان فارسی:
- «شیرین سخنی که هوش می بُرد / رونق ز شکر فروش می بُرد» (نظامی، لیلی و مجنون، در آغاز سلسله جنبانیدن مجنون و لیلی)
- (۱۰۲) تشبیه «آوازلار» (آوازاها) به «بلبل»:
- (۱۰۳) «حورلاری آفتاب دک، یؤز به یؤز بولار / آوازلاری بلبل، شیرین سؤز بولار» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۶)؛ یعنی: حورانی که مانند آفتاب [در بهشت ها] هستند، و چهره به چهره می شوند / آوازشان مانند بلبل، و سخنشان شیرین می شود.
- (۱۰۴) «جام فلک» (اضافه ی تشبیهی: مشبه به + مشبه):
- «یوریدر (۶۷) ساقی اجل جامی فلک، استاد، هی» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۹)؛ یعنی: ساقی فلک در رساندن جام فلک استاد شده است، هی.
- تشبیه «فلک» به «جام» در ادبیات فارسی سابقه دارد:
- «بود فلک جام رنگ و جام سان / روز ندانم که از کدام برآمد» (خاقانی، قصیده ش ۵۴)؛
- مولانا نیز جام را در روشنی افروزی به فلک تشبیه کرده است، یعنی جای مشبه و مشبه به در تشبیه او تفاوت دارد:
- «ای پدر نشاط نو، بر رگ جان ما بر / جام فلک نمای شو، وز دو جهان کناره کن» (مولوی، ۱۳۹۱: ۵۷۰، غ. ۱۸۲۱)
- (۱۰۵) «باد اجل» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه به + مشبه؛ اجل یا مرگ به باد تشبیه شده است):

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

«دگسه اول باد/اجل، گل غونچا دک منگزینگ سولار (۶۸)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۹۹)؛ یعنی: اگر با اجل و مرگ برخورد کند، انسان را همچون گل و گتچه می خشکاند؛ «اجل بادی دگیپ سؤندیر، عمر بر شمع سوزان دیر (۶۹)» (همان: ۱۱۵)؛ یعنی: باد اجل برخورد می کند به عمر که یک شمع سوزان است.

این تشبیه در ادبیات فارسی سابقه دارد:

- «با سروقدی تازه تر از خرمن گل / از دست مده جام می و دامن گل - زان پیش که ناگه شود از باد/اجل / پیراهن عمر تو چو پیراهن گل» (خیام)

- «کدام عیش در این بوستان؟! که باد/اجل / همی برآورد از بیخ قامت شمشاد» (سعدی، ۱۳۸۱: ۷۱۰)

(۱۰۶) «عمرینگ چراغی» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به؛ یعنی: چراغ عمر):

«کؤنه لر عمرینگ چراغی ییلبا - ییلدان، آی به آی» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۰۰)؛ یعنی: چراغ عمر سال به سال، و ماه به ماه ... به صورت «چراغ عمر» (مشبه به + مشبه) هم به کار رفته است: «هر گیجه ده یاقسانگ مونگ شام چراغی / اول چراغ عمر دیر، یاندیم - اوچدوم توت (۷۰)» (همان: ۱۲۱)؛ یعنی: در هر شب هزار چراغ شام افروختی / آن چراغ عمرت بود، سوزاندم ...؛ «عمر بیر چراغدیر ...» (۱۲۵)؛ عمر چراغی است.

متأثر از ادبیات فارسی:

- «تیره شد کار من از غم، هان و هان دریاب کار / تا چراغ عمر قدری روشنایی می دهد» (خاقانی، ترجیع بند ش. ۴)

- «چون چراغ عمر تو بی شک بخواهد مُرد زود / خویش را همچو شمعی ز آتش شهوت متاب» (عطار، ۱۳۸۴: ۷۳۸)

(۱۰۷) تشبیه «مَحَبَّت» به «شراب»:

«حمدین آیدپ خالقینگ، ایچگیل مَحَبَّت دن شراب (۷۱)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۰۰)؛ یعنی: حمدت می گویم ای خالق، می نوشم از مَحَبَّت شراب.

متأثر از ادبیات فارسی:

- «خوشا شراب محبت ز ساغر ازلی / قدح به روی صبحی کشان لم یزلی» (خواجوی کرمانی، غزل ش. ۸۷۴)

(۱۰۸) «دل جامی» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به؛ یعنی: جام دل):

«علم حال و علم قال و وحدت میی دیر بی گمان / دولدوریپ دل جامینی، طلبلارا میخانا بول» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۰۲)؛ یعنی: علم حال و علم قال می وحدت است بی گمان / جام دل را پر کن، برای طلب هایت میخانه باش.

متأثر از ادبیات فارسی:

- «جانا، دلم از چشم بد، نه هوش دارد نه خرد / تا از شراب عشق خود پُر باده کردی جام دل» (عطار، ۱۳۸۲: ۳۷۲)

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(۱۰۹) تشبیه یک آخوند سید به «چراغ دین»:

«دین چیراغینگ دیره گی، اول بحر عمان گوهری (۷۲)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۱۱)  
در ادبیات فارسی سابقه دارد؛ جدا از اینکه واژگان در این ترکیب تشبیهی هم فارسی است:  
در ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی رسول گرامی اسلام (ص) را به چراغ دین تشبیه کرده است:  
- «چراغ دین ابوالقاسم محمد / رسول خاتم و یاسین و احمد» («گفتار اندر ستایش محمد مصطفی علیه السلام») سنایی هم در توصیف ابوحنیفه چنین گفته است:  
- «آن به حجت چراغ دین رسول / وین به نسبت جمال آل بتول» (سنایی، حدیقه، «فی مناقبها رحمه الله علیه»)  
(۱۱۰) «بحر علم»: (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه به + مشبه):

«دین چراغینگ دیره گی، اول بحر علمینگ گوهری» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۱۱)؛ او چراغ جاوادان دین و گوهر (مروارید) دریای دانش است.  
متأثر از ادبیات فارسی:

- دو گونش یکی قطره از بحر علم / گنه بیند و پرده پوشد به حلم» (سعدی، ۱۳۸۱: ۲۰۱)

(۱۱۱) «چرخ ایوان» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به؛ چرخ (آسمان) به ایوان تشبیه شده است):  
«ناله تارتیب هم بولوتلار، چرخ ایوان بیغلاشار (۷۳)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۱۳)؛ یعنی: ناله می کشند هم ابرها، چرخ ایوان به جنبش در می آید.

(۱۱۲) «کهنه سرای خراب» (سرای کهنه ی خراب: استعاره مصرحه برای «این جهان»):  
«بیزگه قیلدی بی وفالیق بو خراب کهنه سرای» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۱۴)؛ یعنی: برای ما بی وفا شده است این سرای کهنه ی خراب.  
متأثر از ادبیات فارسی:

- «زیرکان را درین سرای خراب / هیچ غمخواره ای مدان چو شراب» (سنایی، ۱۳۸۳: ۴۰۵)؛  
- «تات چون خر درین سرای خراب / شکم از نان پرست و پشت از آب - تا به زیر چهار و پنج و ششی / باده جز از خُم هوس نچشی» (همان: ۱۳۸ - ۱۳۷)

(۱۱۳) «رحمت سووی» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به؛ یعنی: آب رحمت)  
«ایله پاک رحمت سووی بیرلن تنیم نی سربسر (۷۴)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۱۵)؛ با آب رحمت تنم را سر به سر (به تمامی) بشوی.

متأثر از ادبیات فارسی:

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- «گر همی خواهی تو دفع شرّ نار / آب رحمت بر دل آتش گمار - چشمه ی آن آب رحمت مؤمن است / آب حیوان روح پاک محسن است» (مولوی، ۱۳۸۶: ۲۳۰)

- «چند خسیم؟ صبحست، صلا برخیزیم / آب رحمت بستانیم و بر آتش ریزیم» (همو، ۱۳۹۱: ۵۱۵، غ. ۱۶۴۳) (۱۱۴)

«آغاج آت»: اسب چوبین. استعاره از تابوت:

«ای اوغلی، تندن چیقسا بو جانینگ / قوم - خویشینگ فریاد ادیب، آغلارلار - یاقاسیز هم ینگسیز بیچرلر دونونگ / آغاج آت غا موندیر، یولا چاغلارلار (۷۵)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۱۷)؛ یعنی: ای پسر، از تن این جانت بیرون کشیده می شود / قوم خویشت فریاد می کنند و می گریند - برایت جامه ای بی یقه و آستین می دوزند (کفن برایت می دوزند) / به روی اسب چوبینت می نشانند، به راه (آن دنیا) تو را می خوانند.

اصطلاح «آغاج آت» یا اسب چوبی به احتمال قریب به یقین از ادبیات فارس گرفته شده است؛ چنانکه:

- «عاقبت بر اسب چوبین نشست.» (تاریخی بیهقی)

- با اسب چوب از آتش دوزخ گذر کند / تابوت هر که طوف کند گرد آن جناب» (صائب، در مدح امام رضا (ع)) (۱۱۵)

اغراق و مبالغه در اینکه کوه و صخره تاب هیبت او را نمی آورند:

«هیبتینه داغ داش، گوترمز تابین (۷۶)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۱۷)؛ یعنی: در برابر هیبت او سنگ و کوه تاب نمی آورند. این تصویر شاعرانه در ادبیات فارسی سابقه دارد:

- «هیبت او کوه را، بند کمر درشکست / صولت او چرخ را سقف قمر در شکست» (خاقانی، قصیده ش ۳ در مدح رکن ارسلان شاه بن طغرل)

- ز هیبت کوه چون گل می گدازید / ز برف ارزیر بر دل می گدازید» (نظامی، ۱۳۸۸(۱): ۳۴۴)

(۱۱۶) تشبیه «عمر» به «گل»:

«قیزیل گؤلونگ - سنینگ عمرینگ سولدی دیپ (۷۷)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۱۷)؛ یعنی: گل سرخ عمر تو می گویند پژمرد.

برگرفته از ادبیات فارسی:

«با می به کنار جوی می باید بو / وز غصّه کناره جوی می باید بود - این مدّت عمر ما چو گل ده روزست / خندان لب و تازه روی می باید بود» (حافظ، ۱۳۹۰: ۶۷۹)

(۱۱۷) «کونگول آیناسی» (آینه ی دل؛ تشبیه «کونگول» (دل) به «آینا» (آینه)؛ مشبه + مشبه به):

«کونگول آیناسی غم غبار آلسا / لال ایله دیلینگی خوشی یاندرار (۷۸)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۱۹)؛ یعنی: آینه ی دلت اگر غبار غم بگیرد لال می کند زبانت را و خوش می سوازند آن را.

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

تشبیه دل به آینه در ادبیات فارسی سابقه دارد:

- «من آینه ی دل را ز تو این جا صقالی می دهم / من گوش خود را دفتر لطف کلامت می کنم» (مولوی، ۱۳۹۱: ۴۳۹، غ. ۱۳۷۷)

- «دل آینه ی صورت غیبت است / ولکین / شرطست که بر آینه زنگار نباشد» (سعدی، ۱۳۸۱: ۴۸۴، ۱۱۸)

«غم غبار» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به):

«کونگول آیناسی غم غبار آلسا / لال ایله دیلینگی خوشی یاندرار» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۱۹)؛ یعنی: آینه ی دلت اگر غبار غم بگیرد لال می کند زبانت را و خوش می سوزاند آن را.

- «سمن بویان غبار غم چو بنشینند بنشانند / پری رویان قرار از دل چو بستیزند بستانند» (حافظ، ۱۳۹۰: ۲۹۷، ۱۱۹)

«جهان بازار» (تشبیه «جهان» به «بازار»؛ مشبه + مشبه به):

«جهان بازاریندا، دنیا یوزونده / فکر ایله سه، غم سیز آدم تاپیلماز (۷۹)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۲۰)؛ یعنی: در بازار جهان، و روی دنیا / اگر بیندیشی، آدم بی غم نمی یابی.

«شهادت می» (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به؛ شهادت به می تشبیه شده است):

«شهادت مبین ایچیپ / کربلادا فان ساچیپ» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۲۴)؛ یعنی از می شهادت نوشید / در کربلا خونس ریخت.

در سده ی دهم هجری در ادبیات فارسی به صورت «شراب شهادت» به کار رفته است:

- «شراب شهادت به کامش رسان / به جد علیه السلامش رسان» (رضی الدین آرتیمانی، ساقی نامه)» (دولت قوشی) (اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به)

«دولت قوشی اگر اوچسا قولونگدان ... (۸۰)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۲۵)؛ یعنی: اگر پرنده ی دولت از دست پرواز کند ...

حافظ به صورت «طایر دولت» به کار برده است:

- «طایر دولت اگر باز گذاری بکند / یار بازآید و با وصل قرار ی بکند» (حافظ، ۱۳۹۱: ۳۹۱)؛

- «بیا ای طایر دولت، بیاور مژده ی وصلی / عسی الایام آن یرجغن قوماً کالذی کانوا» (همان: ۶۷۲).

تشبیه «عمر» به «چراغ»:

«عمر بیر چراغ دیر، آخر اوچرسن (۸۱)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۲۵)؛ یعنی: عمر یک چراغ است، روزی می لرزد و خاموش می شود.

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- «روزی که چراغ عمر خاموش شود / در بستر مرگ، عقل مدهوش شود - با بی دردان مکن خدای حشرم / ترسم که محبتم فراموش شود» (رباعی ابوسعید ابوالخیر، ش ۲۹۰)
- (۱۲۳) استفاده از مثل و اسلوب معادله با مضمون اینکه باران به دل سنگ خاره اثر نمی کند:
- «ایمانسبز منکره نصیحت یوقماز / داشا یاغمیر یاغماق بیلن او تچیمماز (۸۲)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۲۷)؛ یعنی: به منکر بی ایمان نصیحت اثر نمی کند / بارانی که می بارد، چمن از دل سنگ بیرون نمی آرد.
- (۱۲۴) «آلما ... زنخدان» (سیب ... زنخدان؛ تشبیه «زنخدان» به «آلما» (سیب)؛ مشبه به + مشبه):
- «آلما نار زنخدان، بادام گؤز بولار (۸۳)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۳۳):
- «گمان برند که در باغ عشق سعدی را / نظر به سبیزنخدان و نار پستانست» (سعدی، ۱۳۸۱: ۴۴۲)
- «مبین به سیب زنخدان که چاه در راهست / کجا روی همی ای دل بدین شتاب کجا» (حافظ، ۱۳۹۰: ۶۱)
- (۱۲۵) «بادام گؤز» (بادام چشم؛ تشبیه چشم به بادام؛ مشبه به + مشبه):
- «آلما نار زنخدان، بادام گؤز بولار» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۳۳)؛ یعنی: سیب و انار زنخدان و بادام چشم می شود.
- «خاقانی که بسته ی بادام چشم توست / چون پسته بین گشاده دهان در برابرت» (خاقانی شروانی، غ. ۶۱)
- «ای مگس، دل با لب شکر میبچ / چشم بادام است و از بادام ترس» (مولوی، ۱۳۹۱: ۳۸۹، غ. ۳۸۹)
- (۱۲۶) تشبیه دنیا به بازار:
- «دنیا بیر بازار دیر، سودا قورولار / غافل بولسانگ، ایمان گنجینگ آیریلار (۸۴)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۳۳)؛ یعنی: دنیا بازاری است که بر سود بنا نهاد شده است / غافل شوی، گنج ایمان را از تو بیرون می کشند و می ربایند.
- «در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است / خدایا، منعمم گردان به درویشی و خرسندی» (حافظ، ۱۳۹۰: ۵۸۶)
- (۱۲۷) «یالانچی» (دروغگو. استعاره یا صفت هنری از «جهان»):
- «یالانچی اوزاق دیر، عمر آز گلر (۸۵)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۳۵)؛ یعنی: دروغگو دراز است و عمر کوتاه می آید.
- در ادبیات فارسی هم دنیا با صفت «دروغ» و «دروغ زن» (دروغگو) توصیف شده است:
- «گر از دروغ و درغل جهی بجه ز جهان / که هم دروغ زن است این جهان و هم درغل» (ناصرخسرو، ۱۳۸۱: ۲۹۶)
- (۱۲۸) تعبیر «موج زدن» برای «یُورک» (دل)؛ که نوعی استعاره تبعیه و مکنیه است؛ یعنی دل به «دریایی» تشبیه شده که آن مشبه به (دریا) آورده نشده است:

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- «بیر کاسه می بردی کؤنگلوم مست اتدی / قولوندا پیاله دولی قلندر - آلیپ، ایچدیم، یورک موج / اوروپ جوشدی / عشق اودی سینامدا یاندی توتاشدی (۸۶)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۳۶)؛ یعنی: یک کاسه می داد، دلم را مست کرد / در دستانش پیاله ای پُر قلندر - گرفتم، نوشیدم، از دل موج زد و جوشید / آتش عشق در سینه ام افروخت و گرفت.
- «خلق چو مرغایان، زاده ز دریای جان / کی کند این جا مقام مرغ کز آن بحر خاست؟! - بلکه به دریا دریم، جمله درو حاضریم / ورزه ز دریای دل موج پیایی چراست؟!» (مولوی، ۱۳۹۱: ۱۶۰؛ غ. ۴۶۳)
- (۱۲۹) «کؤنگول پیاله سی» (پیاله ی دل: تشبیه دل به پیال؛ مشبه + مشبه به):
- «کؤنگول پیاله سی داشدی، دار بولدی (۸۷)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۳۷)؛ یعنی: پیاله ی دلم لبریز شد و دار شد. در ادبیات فارسی، تشبیه «دل» به «پیاله» سابقه دارد، البته با وجه شبه دیگر:
- «چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست / همچو لاله جگرم بی می و خمخانه بسوخت» (حافظ، ۱۳۹۰: ۸۲)
- (۱۳۰) «حسرت اودن» (تشبیه حسرت به اون؛ اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به):
- «خطا قلیدیم، گناهیمی گچیرگین / حسرت اودون اوزونگ گلیپ اوچوگین (۸۸)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۳۷)؛ یعنی: خطا کردم، از گناهیم بگذر / آتش حسرت را خودت بیا فرو نشان.
- «از آتش حسرت بین بریان جگر دجله / خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان؟!» (خاقانی، قصیده ۱۶۸: «ایوان مدائن»)
- (۱۳۱) «عشق دریاسین» (دریای عشق؛ اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه به):
- «عشق دریاسین بو کؤنگلومدن آچمیشام (۸۹)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۳۷)؛ یعنی: دریای عشق از این دلم گشوده می شود.
- این تشبیه در آغاز ادبیات فارسی رایج بوده است:
- «عشق دریایی کرانه ناپذیر / کی توان کردن شنا ای هوشمند؟!» (رابعه بنت کعب قزداری)
- «یونسی دیدم نشسته بر لب دریای عشق / گفتمش: چونی؟ جوابم داد: بر قانون خویش» (مولوی، ۱۳۹۱: ۳۹۹، غ ۱۲۴۷)
- (۱۳۲) «قهرینگ آتشی (۹۰)» (آتش قهرت / آتش خشم؛ اضافه ی تشبیهی؛ مشبه + مشبه؛ تشبیه «قهر» (خشم) خدا به «آتش»):
- «قهرینگ آتشی کوله دؤنדרر (۹۱)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۳۸)؛ یعنی: آتش خشم را برای ما سرد کن. مولانا این تشبیه را به صورت «تشبیه تفضیلی» به کار برده است:
- «آتش از قهر خدا خود ذره ایست / بهره تهدید لثیمان دره ایست» (مولوی، ۱۳۸۶: ۱۳۸)

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(۱۳۳) «کۆنگلوم ویران قیلدینگ (۹۲)» (دلم را ویران کردی): استعاره تبعیه در «ویران قیلدینگ» (ویران کردی) ویران

کردن استعاره از منقلب کردن:

«کۆنگلوم ویران قیلدینگ، قایتدان آباد قیل (۹۳)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۳۹)؛ یعنی: دلم را ویران کردی، یک بار دیگر آباد کن.

- «سایه یی بر دل ریشم فکن ای گنج روان / که من این خانه به سودای تو ویران کردم» (حافظ، ۱۳۹۰: ۴۴۱)

- «ای ساقی جان! جانی، شمع دل ویرانی / ویران دلم را بین، ویران خراباتم» (مولوی، ۱۳۹۱: ۴۵۹، غ. ۱۴۴۵)

(۱۳۴) تشبیه عارفان به «سمندر»:

«عشقا یانیب کؤل بولوپ / مثل سمندر بولار (۹۴)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۴۰)؛ یعنی: به عشق بسوز آتش، خاکستر شو / مثل سمندر شوی.

- «سمندر شو، سمندر شو، در آتش رو به آسانی / در آتش رو، در آتش رو، در آتشدان ما خوش رو» (مولانا، ۱۳۹۱:

۷۸۹، غ. ۲۵۰۸)

«چوخ اولارینگ بولغانین اهل دستان، بیغلاغیل (۹۵)» (مسکین قلیچ، ۱۳۸۴: ۱۱۴)؛ یعنی: بسیار هستند و می شوند اهل نیرنگ، سوگواری کن.

## جدول میزان تأثیر ادبیات کهن پارسی بر زیبایی شناسی اشعار ترکمنی مسکین قلیچ

نام شاعر	تعداد تأثیر	نام شاعر	تعداد تأثیر	نام شاعر	تعداد تأثیر
۱- مولوی	۳۴	۲- حافظ	۲۵	۳- عطار	۱۳
۴- سعدی	۱۲	۵- نظامی گنجوی	۹	۶- خاقانی شروانی	۸
۷- فردوسی	۵	۸- ناصر خسرو	۵	۹- سنایی	۴



# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

۲	۱۲- سیف فرغانی	۳	۱۱- رودکی	۴	۱۰- صائب
۱	۱۵- قطران	۲	۱۴- سیف فرغانی	۲	۱۳- هلالی جغتایی
۱	۱۸- فرخی	۱	۱۷- عرفی شیرازی	۱	۱۶- خواجه آصفی
۱	۲۱) شاه نعمت الله	۱	۲۰) بیدل دهلوی	۱	۱۹- اسدی طوسی
۱	۲۴) فخرالدین گرگانی	۱	۲۳) خواجهی کرمانی	۱	۲۲) خیام
۱	۲۷) رضی آرتیمانی	۱	۲۶) ابوالفضل بیهقی	۱	۲۵) سلمان ساوجی
		۱	۲۹) رابعه بنت کعب	۱	۲۸) ابوسعید ابوالخیر

## نتیجه گیری:

چنانکه می دانیم، ادبیات گرانسنگ کهن پارسی تأثیری تأثیری پر بسامد و پر دامنه بر اشعار فارسی و غیر فارسی شاعران سرزمین های مجاور داشته است. چنانکه ملاحظه شد: ادبیات فارسی بر اشعار یکی از برجسته ترین شاعر ادبیات کهن ترکمن مسکین قلیچ، در یکی از مهم ترین ارکان شعر یعنی زیبایی شناسی به طور کلی و صور خیال به طور خاص تأثیر پذیرفته است. این تأثیر بیشتر در بخش تشبیه، سپس در بخش های استعاره، و در مرحله ی بعد کنایه بوده است؛ بدین صورت که برخی ترکیبات زیبایی شناسی فارسی عیناً با همان الفاظ و ترکیبات پارسی، و در برخی موارد ترجمه ی ترکمنی آن ها در شعر این شاعر ترکمن به کار رفته است. در میان ۲۷ شاعران ادبیات کهن پارسی بررسی شده در پژوهش حاضر: مولوی، حافظ شیرازی، عطار نیشابوری، سعدی شیرازی و نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، فردوسی طوسی و... بیشترین تأثیر را بر صور خیال این شاعر ترکمن داشته اند. سه شاعر پارسی گوی - مولانا و حافظ و عطار - به ترتیب، بیشترین اثرگذاری را بر زیبایی شناسی اشعار مسکین قلیچ داشته اند که این مسئله به واسطه گرایش بیشتر شاعر ترکمن به عرفان و شعر عرفانی و بویژه ادبیات عرفانی فارسی بوده است که در پژوهش حاضر در عرصه زیبایی شناسی تجلی کرده است.

## پی نوشت ها:

۱. Miskin Ğilič
۲. Bāyandor
۳. Maxtumġoli Feraġi (Magtymguly)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

۴. Kemine
۵. Kōngl
۶. . gōz
۷. ġiṣ

۸. تضمین آیه شریفه ۱۰ سوره ی انسان (۷۶): «أَنَا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا»

۹. Sināmdā čox ešğ ātaşi / ġilār mani sangā ātaşi
۱۰. Gōl yūzung
۱۱. Boldi gōrgeč gōl yūzūn , bi tāğatim, bi tāğinā
۱۲. Nāğahāndan gōrgeč sanin gōl yūzūng
۱۳. Ok (تیر)
۱۴. ... ġāningi dōker
۱۵. Inče bil
۱۶. āşeğliğ donun
۱۷. yūzūn gōrsa şeydā bülbul bolār lāl / yūzlari āy, ġaşlari yāy, yetmaz helāli
۱۸. āğzi ġūncā
۱۹. dodāğlari
۲۰. gōrmasam har gōzğčāndā ġuncā gōl zibā sani
۲۱. ġatra ġatra bāl dāmār, iki dodāğingdan galin

۲۲. از مصدر «دامدیرماک»: ریختن. چکیدن.

۲۳. Sorsām dodağdā bāldān
۲۴. Labingdādaki bolāğin
۲۵. Gōzlaring jān ālğiji dir, sāclāring sonbol kibi
۲۶. Iki nār ġoynungdā
۲۷. Gōrmasam hardam yūzūng, dūnyā bolār zendān manā
۲۸. Yegitlik
۲۹. Bir fasl dir bu yegitlik, dūnya baş ġunder, ūter
۳۰. Jānim ālğā çeşm tiri, zulpi şāmārim gerek
۳۱. Eşğing od
۳۲. Dowlat ġuşi
۳۳. Dowlat ġuşi ūāčūp, ġāčdi bu seyirdān
۳۴. Ġār yering aždari
۳۵. Doymāz, dolmāz ġār yering aždari
۳۶. Āhim odi yāğār ālam jahāni
۳۷. Kōngül āydār, aşğ meyindan nuş etsem
۳۸. Hejran yāğdi, ičim dāşim ot boldi
۳۹. Ğeflat oğusindan, ġāldim heyrandā
۴۰. Ğāfel ādam, xāb Ğeflatdan gōzūng oyāt, hey
۴۱. Ūčrāsā āreflār turfa jinānlār / dor sāčālār şirin zabānda

۴۲. ایلاؤرسن: می جنگی / بت کیمین: همچون بت.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

۴۳. Māl ōstūnda jang ilārsan it kimin / herse dūnyā siġinip san bot kimin
۴۴. Ğālmāzsan ajaling meyindan iĉmak
۴۵. Kōp semer yetma, nafs etini boyāndip / na bilisan yūrūk ġilding bu nafsi
۴۶. Kōngel joşop, har sōz gelsa zabāna / nafsīm xār ġālmāz, geler haġānā
۴۷. Tiz edip eşġ xanjarin nafsimga jallad olmuşām
۴۸. Bāş āyāġ āsi tanim eşġ odonā kōydurdilar
۴۹. Ğadimā layeġ biĉip şoġ donuni geydirdilar
۵۰. Bār ġirġ zārin ĉekar, ġor ġoymādi jallad-e ajal
۵۱. Gōz yāşi
۵۲. Māzā tāpdāz āribāldān – şekardan / şabnam yetmaz gōz-yāşini dūkardan
۵۳. Har-ġāysi nar kimin asrik mast dilar / Rostam dak pahlevān zebardast dilar
۵۴. Bāşdā siyāh kākollarim sonbolim
۵۵. Ehsān ūĉin āĉ ġaribā nān beren / sōzlarindan gōhar beren, kān beren
۵۶. Rostam dak doġān āyrān āyirdi
۵۷. Şir kimin mast bolup, topā ġālırān
۵۸. Sōwuş ġūni Rostam kimin durumli
۵۹. Ālam yūzi ġarġ bolāndir gōz-yāşā
۶۰. Haġ etsin yoldāşing gōhar-e imān
۶۱. Pirsiz girma bu yolā, ey aşeġ yār istasang / şeytān yolung ġārat edip, gōhar-e imān kōyer
۶۲. Ajal oġi degdi, gitti moradim
۶۳. Beyla boldi mānga haġiġat taġdiri / xoja nazar yoluġ dāġlāring şiri
۶۴. Yetişdi ġam bādi sāyramāz dillar
۶۵. Harkimda bār bolsā imān ĉirāġi / hisābi āsān dir, bolmāz sorāġi
۶۶. Hurlār āftāb dak, yūz be yūz bolār / āwāzlari bolbol şirin sōz bolār
۶۷. Yurider
۶۸. Degas ol bad-e ajal, ġonĉa dak menzik solār
۶۹. Ajal bādi degip sunder, omur ber şam'e suzān dir
۷۰. Har ġija yāġsāng mung şām ĉerāġi / ol ĉerāġ-e omur dir, yāndim – ūĉdum, tut
۷۱. Hamdin āydip xāleġing, iĉgil mahabatdan şarāb
۷۲. Din ĉerāġi diragi, ol bahr-e Omman gōwhari
۷۳. Nāle tārtip ham bolutlār, ĉarx-e eywān ham yiġişlār
۷۴. Eyla pāk rahamt suwi birlan tanim-ni sarbesar
۷۵. Ey oġly, tandan ĉiġsā bu jāning / ġowm-xişing faryād edip, āġlārlār – yāġāsiz ham yengsiz  
biĉerlar donung / āġāĉ ātĉā mundir, yolā ĉāġlārlār
۷۶. Heybatina dāġ dāş ġūtermaz tābin
۷۷. Ğizil ġūlūng – saning ōmuring soldy diip
۷۸. Kōngel āynāsi ġobār-e ġam ālsā / lāl eyla diling xoşi yāndirār
۷۹. Jahān bāzārimda, dūnyā yūzinda / feker eylasa, ġamsiz ādam tāpilmāz
۸۰. Dōwlat ġuşi agar ūĉsā ġolungdān
۸۱. Omr bir ĉerāġ dir, āxer ūĉersan
۸۲. Imānsiz monkera nasihat yoġmāz / dāşā yāġmir yāġmāġ bilan utiĉiġmāz
۸۳. Ālmā nār zanxdān, bādām gōz bolār

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

۸۴. Dūnyā bir bāzār dir sudā ġurulār / ġāfel bolsāng, imān ganjing āyirilār  
۸۵. Yālānči ozāġ dir, omr āz dir  
۸۶. Bir kase mey berdi, kōnglum mast etti / ġlundā piyāle doly ġalandar – ālip ičdim, yúrek mowj orup joşdi / eşġ odī sināmdā yāndi tutuşdi  
۸۷. Kōngel piyālesi dāşdi, dār boldy  
۸۸. Xatā ġildim ġūnāhimi gečirgin / hasrat odung ózúng gelip účúgin  
۸۹. Eşġ daryāsin bu kōnglemdan āčmişām

۹۰. در متن اصلی «قهریم آتشی» و در پی نویس «قهرینگ آتشی» آمده است که به دلیل معنای درست، ضبط پی نوشت برگزیده شد.

۹۱. Ğahring ātaşi kula dúnder  
۹۲. Kōnglum wirān ġilding  
۹۳. Kōnglum wirān ġilding / ġāytdān ābād ġil  
۹۴. Eşġā yāniþ kúl boþlup / mesl-e samndar bolār  
۹۵. Čox olāring bolġānin ahl-e dastān yiiġlġġil

## فهرست منابع

- ۱- اوحدی مراغه ای (۱۳۰۷). جام جم، تهران: چاپخانه فردوسی، ضمیمه سال هشتم ارمنان؛  
۲- بیدل دهلوی، عبدالقادر (۱۳۸۶). دیوان بیدل، تصحیح اکبر بهداروند، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ نخست، ۲ جلد؛  
۳- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۹۰). دیوان حافظ یا زندی نامه، به کوشش علی‌اصغر حلبی، تهران: نشر زوآر، چاپ نخست؛  
۴- دیه جی، عبدالرحمن (۱۳۷۳). «مسکین قلیچ از نوادگان صحرا (بومی سرود)، مرداد و شهریور، شماره ۱۲، صص ۷۲ تا ۷۶.  
۵- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۱). کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: نشر امیرکبیر، چاپ دوازدهم؛  
۶- سقالی، یوسف (۱۳۸۰). جاذبه های قلمرو مسکین قلیچ، گرگان: انتشارات مختومقلی فراغی؛  
۷- سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۳). حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، چاپ ششم؛  
۸- عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۴). دیوان عطار، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ یازدهم؛  
۹- فراغی، مختومقلی (۱۳۹۲). دیوان مختومقلی فراغی، به کوشش اراز محمد سارلی، گرگان: انتشارات مختومقلی فراغی، چاپ دوم؛

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

- ۱۰- مسکین قلیچ (۱۳۸۴). دیوان مسکین قلیچ، به کوشش حاجی مراد دوردی قاضی، محمود آنا گوزلی، گرگان: نشر عشق دانش، چاپ نخست؛
- ۱۱- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۱). کلیات شمس یا دیوان کبیر، با تصحیحات بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات بهنود، چاپ دوم؛
- ۱۲- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۶). مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، نشر هرمس، چاپ چهارم؛
- ۱۳- ناصر خسرو (۱۳۸۱). دیوان ناصر خسرو، تهران: نشر آزاد مهر - نشر نگاه، چاپ نخست؛
- ۱۴- نظامی، الیاس بن یوسف (۱) (۱۳۸۸). خسرو و شیرین، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، چاپ نهم؛
- ۱۵- نظامی، الیاس بن یوسف (۲) (۱۳۸۸). هفت‌پیکر، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، چاپ هشتم؛
- ۱۶- هاتفی، عبدالله بن محمد (۱۳۹۲). هفت منظر، تصحیح حسن ذوالفقاری - سیاوش مرشدی، تهران: نشر قطره، چاپ نخست؛

۱۷- *Turkmen – English, English Turkmen Dictionary*, written, edited and published by  
Peace Corps Turkmenistan;